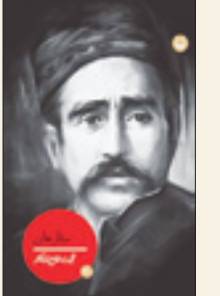


## پهلوان مشروطیت

**پژوهشی نوین در باب حیات سیاسی ستارخان**

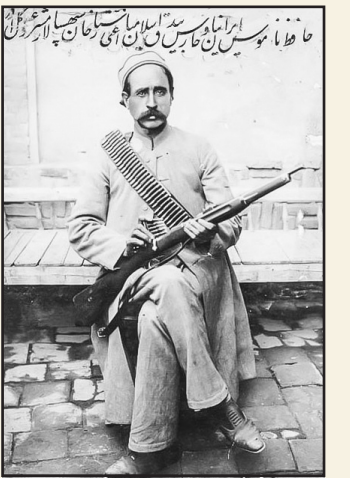
### پهلوان مشروطه خواه در آیینۀ تاریخ

■ **محمد رضا کاتبینی**



زمانه معاریف تاریخی و فرهنگی این سرزمین منتشر می‌کند و حجت فلاح تونگار، آن را تالیف کرده است. نویسنده در دیباجه خویش بر این پژوهش، در باب موضوع آن چنین آورده است:

«در تاریخ هر ملت، نام‌های برخی کسان با جنبش‌های اجتماعی آن ملت و نیز با آرزوها و آرمان‌هایشان، در پیوند است. در انقلاب مشروطیت ایران که می‌توان آن را یکی از مبادی تاریخ معاصر ایران دانست، بر بنیاد حضور مردم، تحولی بنیادین در اندیشه و کنش ایرانیان شکل گرفت. انقلاب مشروطیت از رویدادهایی بود که به تعبیر علی شریعتی، تغییر رفتار تاریخ را در ایران رقم زد. انقلاب مشروطیت توان تغییردهندگی توده ایرانی را به نمایش گذاشت. رعیت ایرانی به ملت بدل شده بود و همه لایه‌های جامعه، در ساختن تاریخ این دوره برخاسته بودند. نیروی ملی مجاهد که بر بستر ضرورت پاسداری از نظم سیاسی جدید شکل گرفته بود، نمودار حضور پر تأثیر پایین‌ترین لایه‌های جامعه ایرانی بود. در میان این مجاهدان، کسانی بودند که پیش‌تر از عباران و در میان مردم به جوانمردی، پهلوانی و مردمداری نامور بودند. ستارخان از این کسان بود، او جوانمردی و مردمدار، فروتن، اخلاقی مدار و عاشق علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) بود. انقلاب او را به مجاهدی تمام عیار بدل ساخته بود. ستارخان که در دوره اول مجلس شورای ملی در تبریز، شایستگی خود را در مبارزه با نیروی



➤ **ستارخان قراچه داغی در بی فتح تهران**

استبدادی نشان داده بود، با به توپ بستن مجلس و تن دادن به اجبار همه جای ایران به خودکامگی محمدعلی‌شاه، با دسته‌اندک مجاهدش در محله

امیرخیز تبریز، بر ضد استبداد قیام کرد و این چنین

نامش با انقلاب مشروطیت و استقرار نظم سیاسی مبتنی بر حقوق ملت یکی شد. از این رو پژوهش

در باره زندگی ستارخان، پژوهش دربارۀ زندگی توده‌ای است که او نماینده شایسته و بی‌باک آن بود.

در نگارش این زندگینامه، برخی کسان پارگیه نگارنده بودند. دکتر سهراب‌زادانی اسناد نامور تاریخ مشروطیت ایران، راهنمایی‌های راهگشای دربارۀ موضوعات مختلف بحث را ارائه کردند و از سسر لطف همیشگی، برخی از کتاب‌ها و اسناد نایاب را در اختیار نگارنده گذاشتند. همچنین برخی عزیزان با فراهم کردن کتاب، روزنامه یا اسناد و یادآوری نکته‌ای در پیوند با موضوع پژوهش، نگارنده را متذکر خویش ساختند.

یحیی آری‌بخشایش (پژوهشگر دفتر ادبیات انقلاب اسلامی)، دکتر نصرالله پورمحمدی املشی، دکتر یعقوب خزایی، دکتر باقرعلی عادلر (از اعضای هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه بین‌المللی امام خمینی

قزوین)، سعید توکلی (کارشناس ارشد انقلاب اسلامی)، محمدمسعود روشان بخش (مسئول بخش آرشئو مطبوعات دفتر ادبیات انقلاب اسلامی)، دکتر حسین زربینی (معاون مدیر کل اسناد و امور مترجمان قوه قضائیه، محمد قیادی (پژوهشگر دفتر ادبیات انقلاب اسلامی)، جعفر گلشن‌روغنی (پژوهشگر دفتر ادبیات انقلاب اسلامی)، رتوف فرح‌ربان (مسئول کتابخانه تخصصی دفتر ادبیات انقلاب اسلامی) و

مهدی موسولو (دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ انقلاب اسلامی دانشگاه بین‌المللی امام خمینی) از کسانی بودند که پارگیه نگارنده در دستیابی به کتاب‌ها و اسناد و مطبوعات مورد نیاز شدند. از مسئولان دفتر ادبیات انقلاب اسلامی حوزه هنری که زمینه انتشار این کتاب را فراهم ساختند، سپاس دارم. در پایان از همسرم شایسته ذوالفقاری به پاس صبوری و تشویق و سپاسگزارم. «.

■ **احمد رضا صدیقی**

روزهای اکنون، تداعی گر سالروز درگذشت ستارخان قراچه داغی، مقلب به «سردار ملی» است. در حیات او ادوار گوناگونی وجود دارد، که به باور بیسا تاریخ پژوهان، وایستین آن پس شگفت و در خور خوانش قلمداد می‌شود. مقال پس آسوده، در صدد خوانش و بسط اشاراتی در باره اوست. امید آنکه مفیداید.

■ **در زندگی و زمانه «سردار ملی»**

در آغاز مقال، مروری بر حیات سیاسی ستارخان قراچه داغی، به هنگام به نظر می‌رسد. او از عباری آغازید و سپس به مجاهدت برای استقرار مشروطه پرداخت و نهایتا به جفای دوستان خویش گرفتار آمد و تن به گلوله و مرگ داد بر تارنمای مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تک نگاشتی وجود دارد، که حیات سردار را به اجبار بازگفته است:

«ستارخان معروف به سردار ملی، در حدود سال ۱۲۴۵ش در قره باغ آذربایجان به دنیا آمد. ستارخان در ابتدا، به صورت جوانی عیارمش زندگی می‌کرد، اما پس از آغاز نهضت مشروطه، در صف مجاهدان قرار گرفت و رشادتهای فراوانی از خود نشان داد. او قتل برادر و ظلم و ستم مأموران حکومتی به او و خانواده‌اش از یک سو و بیستر اجتماعی، سیاسی و اقتصادی تبریز آن دوران از سوی دیگر، سبب شد تا با آشکار شدن فعالیت‌های مشروطه‌خواهی، روحه سرکش و معترض ستارخان به این رویداد نامیل پیدیا کند. پس از به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی شاه قاجار، مجاهدان تبریز با این عمل به شدت مخالفت کرده و در برابر دولت مرکزی قذ علم کردند. در این میان، دانستگان‌های بسیاری از رشادتهای و مجاهدت‌های ستارخان در این دوران ذکر کرده‌اند. سرانجام قوای دولتی، تبریز را به محاصره درآورده و نبرد سختی روی داد. مرحله دوم درگیری، نبرد مشروطه خواهان و نیروهای روس بود، که به کمک قوای دولتی آسوده بودند. در نهایت، پس از ماه‌ها محاصره، نیروهای مهاجم تبریز را تسخیر کرده و از آن پس، مشروطه‌طلبان راهی تهران شده و آن‌جا را فتح کردند. با ورود ستارخان و مجاهدان تبریزی به تهران و استقرار دوباره مشروطه، مخالفان سردار ملی سعی می‌کردند به هر نحو ممکن، او را از گردونه خارج سازند. از این‌رو قصد خلع سلاح مجاهدان را داشتند، که تبعیض دولت در خلع سلاح بختیاری‌ها، باعث شد که این امر صورت نگیرد. در این میان، بی‌نتیجه ماند و سرانجام نیروهای دولتی، مجاهدان را در پارک اتابک محاصره کردند. جنگی ناخواسته در گرفت که کوشش سران مجاهدان برای ختم آن ناکام ماند و شمار بسیاری از مجاهدان، در جریان آن به خاک و خون کشیده شدند. بالاخره سردار هم تن به مقابله داد و هدف گلوله بقیار گرفت و از ناحیه پا



ستارخان قراچه‌داغی و فرزندش

## د

**حقیقت آن است که سر نوشت مشروطیت را، نه عالمان مشروطه‌خواه، نه علما، از دیگر مؤلفه‌های قیام سردار ملی به شمار می‌رود. از همین‌رو در پاسخ به پیشنهاد آشتی یکی از سرکرده‌های نیروی دولتی اظهار داشت: ما به حکم حضرات حجج‌الاسلام نجف اشرف، می‌گوییم باید دولت ما مشروطه شود و خائنین دولت و علمای سوء و اهالی ظلم، در یک طرف قرار گرفته‌اند و ملت سا علمای نجف در طرف دیگر. نیز در پاسخ به نماینده عین الدوله اعلام کرد: این خادم کم‌ترین ملت به حکم واجب‌الاطاعه حجج‌اسلام نجف اشرف، که نواب امام و آقایان حقیقی و روحانی مانند، حمایت کننده مجلس شورای ملی تهران و انجمن مقدس ایالتی تبریز و مشروطه می‌باشم، الان حکم ایشان در بغل من است… وی همچنین در سخنرانی خود در جمع اهالی ووجوه اظهار داشت: به جمیع مؤمنین دین‌دار لازم بل واجب است و تکلیفشان این است، که به فدای حضرات حجج اسلام که در غیبت امام عصر – عجل‌الله فرجه – تائب ایشانند، اطاعت نمایند، اگر کسی احکام ایشان را رد کند و اطاعت ننماید، به منزله این است که اطاعت امام (ع) را ننموده است و هر کسی که از اطاعت امام (ع) بیرون رود، کافر مطلق است و این خادم ملت از فرموده حجج اسلام تجاوز نکرده‌ام و تا یک قطره خون در بدن دارم، خواهم کوشید…».**

■ **رویارویی با افسراط گرای مشروطه خواهان سکولار و تندرو**
حقیقت آن است که سر نوشت مشروطیت را، نه عالمان مشروطه‌خواه، نه عالمان مشروطه‌خواه، نه علما، از دیگر مؤلفه‌های قیام ستارخان، بلکه نهایتا این وایستگان به حزب دمو کرات و سوسیالیست‌های قفقازی بودند، که تعیین کننده مشروطیت، در تبریز به سر می‌برد. پس از بمباران مجلس به دعوت انجمن ایالتی آذربایجان، در مقابل جریان سکولار حاکم بر مشروطه‌قار داد و این نخستین دلیل بر طراحی نقشه حذف آنان، از مدیریت نهضت بود. یکی از مهره‌های این جریان سیدحسن تقی‌زاده نماینده مجلس بود، که اساساً با هر گرایشی که منجر به نفوذ تمایزات مذهبی به داخل نهضت مشروطه می‌شد، مخالفت می‌کرد. روز اول مرداد ۱۲۹۸، مشرفی‌الممالک(رئیس الوزرا) کابینه‌اش را معرفی کرد. این کابینه، متشکل از احزاب افراطی و مشروطیت بود. ۴ روز بعد یعنی در ۵ مرداد، ستارخان و باقرخان و تن دیگر از سرداران مشروطه، طی نامه‌ای به کابینه‌اش پیشنهاد بی‌تفاوتی در برابر رشد تروریسم و هرج و مرج و اختلاف در کشور انتقاد کردند با اشاره به تشکیل کابینه جدید و بی‌عملی آن گلابه و سپس با تهدید وطن پرستی او را، باید در کنش مندی وی در قبال قواست کرد: «قبل از آنکه کار به جای پارک بکشد، فکری بکنند. کابینه مستوفی‌الممالک‌که برای اقدامات خود از مجلس شورای ملی اختیار تام گرفته بود، جزو یکی از اولین مصوبات خود، خلع سلاح مجاهدین را در دستور کار ستارخان قرار داد. حضور افرادی چون حسینقلی‌خان نواب، ابراهیم‌حکیمی و فرمانفرما (که از وایستگان به حساب می‌شود: ستارخان، من می‌خواهم هفت دولت زیرسایه بیرق ایران باشد، شما می‌خواهید من زیر بیرق روس بروم؟ هرگز چنین کاری نخواهد شد…».

■ **بیرق قیام به نام «صاحب‌العصر»**
ستارخان شخصیتی کاملاً مذهبی داشت و گفتارها و مراسلات وی، شهادی بر این مدعاست. او خود را عامل اجرای فتاوی علمای نجف می‌دانست و در مواردی چند، به اظهار آن پرداخت. کسروی نیز در تاریخ نگاری خویش، به نکاتی چند در این باب اشارت برده است. در مقالی بر تازنمای مرکز اسناد انقلاب اسلامی، در این باره آمده است: «به گواه تاریخ سردار ملی، به دین اسلام و مذهب تشیع و ائمه اطهار(ع) بسیار معتقد بود و به ویژه حضرت امیر(ع) را با ایمان راسخ، مقیدر احوال جهانیان می‌دانست و بیشتر به حضرت ابوالفضل سوسنگد یاد می‌کرد و در مجالس عزاداری حضرت سیدالشهدا(ع)، حاضر می‌شد و خودش نیز مجلس عزاداری بر پا می‌کرد. از همین روی وی اجرای احکام اسلام را، از وظایف خود می‌دانست و اظهار می‌داشت: من با این جمیع قلیل که دستت از جان شسته‌اند، دفاع خواهیم کرد و ان‌شاءالله از فضل خداوندی و توجه امام زمان (ع)، دمساز از روزگار ظلم مستبدین در خواهم آورد و تا اجرای شریعت احمدی (ص) و احکام حجج اسلام نشود، دست

تولیعاز آن به عنوان توطئه یاد کرد. وی در این نامه نوشت: بنابر ضرورت عاجله، سردار و سالار ملی به تهران احضار شدند. بعد از حرکت آنها معلوم شد که در تهران اشخاصی مغرض معاند مصمم شده‌اند، که آن دو وجود محترم را آلت اجرای مقاصد فاسده خود نموده، در تخریب خود آنها و اختلافات مملکت نقش‌ها داشته‌اند…».

■ **روز واقعه**

سرانجام روز شومی فرا رسید که دشمنان و مخالفان ستارخان، تصمیم گرفتند تا تکلیف مجاهدان آذربایجان را یکسره سازند. آنان به شددت‌ترین شکل، پارک اتابک را مورد حمله قرار دادند و بسا یاران او را کشتند. در این میان اما، تیری نیز بر پای ستارخان نشست، که تا پایان حیات او را رنج داد. در پایان آن روز، سردار از پارک اتابک رفت و یارانش نیز پراکنده شدند. علی عبداللهی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این فقره روایت می‌کند:

«از حدود ساعت ۲/۵ بعدازظهر درگیری آغاز شد. صدای شلیک گلوله و غرش توپ‌ها و رگبار شصت‌تیرهایی که فرزندان راسخ انقلاب را آماج بی‌رحمانه‌ترین شقاوت‌ها و دسیسه‌ها قرار داده بود، به اوج خود رسید. ستارخان یک بار تفنگ به دست گرفته و به تیراندازی پرداخت و قوای بختیاری که دست به پیشروی زده بودند را، عقب راند. او مجدداً به اتاق خود بازگشت و این آخرین تیراندازی‌اش بود. چون درگیری با لاگرف، ستارخان یکبار دیگر برای سرکشی به سنگ‌های پشت بام، به سوی پلکان رفت. هنوز چند پله‌ای طی نکرده بود، که ناگهان گلوله‌ای صغیرکمان بر پایش نشست و استخوان پای او را شکست. همراهنانش او را به اتاقش برده، سعی کردند جلوی خونریزی شدید پای مجروح او را بگیرند. شش‌مردمی که از آن هم‌جنگ‌های سخت و طلاق‌فرسا یا مستبدین و دشمنان مشروطیت گزند ی ندیده بود، در تهران آن هم در آستانه سالگرد مشروطیت، از سوی مشروطه‌خواهان چنین هدیه‌ای را، به شومی هر چه تمام‌تر دریافت نمود. مجاهدین علی‌رغم زخمی شدن ستارخان، همچنان مقاومت می‌کردند. در ساعت ۸، بختیاری‌ها در سمت غربی پارک را با نفت آتش زده و پس از نیم‌سوز شدن در، از آنجا پیشروی را آغاز کرده و جنگ تا ساعت ۹ همچنان ادامه یافت، تا آنکه مجاهدان ناامید شده و دست از ایستادگی برداشتند.

باقرخان خود را به نیروهای سردار بهادر تسلیم کرد و امان طلبید. در این وقت بسر مهاجمین مشخص شد که ستارخان زخمی گشته، پس فوراً دکتی برای معالجه‌اش خبر کردند. چهار ساعت از شب گذشته، صدای تیراندازی به کلی خاموش و شهر را سکوت فرا گرفت. باقرخان و ستارخان و پسر ۱۰ ساله‌اش پدا… خان با درشکه‌ای مخصوص، به خانه صمصام‌السلطنه منتقل شدند و معالجات پسی او ادامه یافت. عده‌ای از مجاهدین پارک، در تاریکی شب موفق به فرار شدند. بیش از ۲۰۰ تن از آنان گرفتار و به زندان شهرنای منتقل شدند. انگلیس‌ها در کتاب آبی، تلفات دولتیان را ۷ تن و مجروحین را ۲۳ تن و از مجاهدین ۱۸ تن کشته و ۴۰ تن مجروح را ذکر می‌کنند، ولی تعداد کشتگان بیش از این تعداد بوده است…».

■ **این ملت خوش غیرت!**

تاریخ از واقعه پارک اتابک، روایت‌هایی دقیق و خواندنی در خوش دارد. در میان آنها اما، آنچه محمد ولی‌خان تکلبانی به قلم آورده است، خواندنی و عبرت‌آموز به نظر می‌آید:

«به تاریخ روز شنبه غره شمعیان. در این یک ماه رجب که کابینه وزرا تجدید شد، وقایعات قریب اتفاق افتاد به تحریک مفسدین. مر حوم حجت‌الاسلام آقا سیدعبدالله مجتهد مقتول کردند، ملت ششور بدند، بازارها بسته شد، چند روز بعد یک جمعی مجاهد به خونخواهی آقا سیدعبدالله، میرزا علی محمدخان که یکی از (در این قسمت مطالبی را محمد ولیخان رویش خط کشیده و زخم زده کرده اند) با سیدباقر نام به شرح ایضا در خیابان مقتول کردند. همان قسم این بیان فقرم خان ارمنسی را به نظمیه و با سردار باقر، سرس خاقلی‌خان سردار اسعد را به میان آوردند و این اسباب چینی کردند، تا ستارخان سردار ملی و باقرخان سالار ملی که در یک پارک میرزا علی‌فرخان اتابک امین‌السلطان منزل داشتند، روز یکشنبه غره شمعیان سنه ۱۳۲۸ باغ را ۱۲ عراده توپ دوره کردند و مسلسل ماکزیم آوردند. شش هفت هزار سرباز نظمیه ژاندارم در آنجا حاضر کردند چهار ساعت جنگیدند. از اصناف و شهری بی‌اسلحه هم در آنجا بودند. بیچاره‌های مظلوم التماس‌ها کردند، آخر تسلیم شدند. بی‌رحمانه بختیاری و ارمنی شب بعد از تسلیم به باغ ریختند. توپ، ماکزیم و تفنگ، به قدر ۳۰۰ نفر که از مجاهدین فاتحین و قاتحین و شرفا شهر بودند، مقتول و شهید کردند و ملت مسلمان ایران را تا قیام و قیامت لکه و بدنام کرد، که فاتحین مشروطیت این قسم کشته و شهید و قتل شوند. ستارخان هم زخم گلوله اگر هم نماند، خوش هم بود، پس از اینکه او را در بسترش خوابیده دیدند، یک نفر ارمنی با شش لول بلاق گلوله زده، سالار ملی را کتک واقری زدند. بامزه بود ورود او در نفر که روز ورودشان طاق‌های نصرت برایشان بستند، کالسکه‌های سلطنتی برایشان بردند، چه احترامات سلطنتی در حق این دو نفر کردند و حلا به این روز سیاه نشاندند.ان این ملت خوش غیرت. صبح چهارشنبه چهارم شهر شمعیان ۱۳۲۸…».

## تاریخ

تاریخ ۸۸۴۹۸۴۲۷